

## رابطه شریعت اسلامی با شرایع قبل از آن

عبدالخالق حقانی هروی<sup>۱</sup>

### چکیده

در تبیین چگونگی ارتباط شرایع الهی فرض تباین و تساوی باطل و وجود احکام مشترک و متفاوت، فرض ثابتی است که در تقریر آن، احکام مشترک به سبب شارع واحد، و اختلاف ها نه به سبب وجود تکثرگرایی در شرایع الهی می باشد و نه به موجب نسخ شرایع؛ بلکه واقعیت امر چنین است که شریعت حقیقت واحده‌ای است که سیر تکاملی تشریح احکام باعث ظهور برخی تفاوت‌ها در آن گشته است. باید چنین سوال طرح نمود که مشترکات اسلام با شرایع گذشته چیست؟ و چرا با بعثت حضرت محمد "صلی الله علیه وسلم" نبوت خاتمه یافت؟ به نظر می رسد در همه ادیان الهی و ابراهیمی، بخشی وجود دارد که تشریح و یا همان احکام عملی یا در اصطلاح اسلام فقه نام دارد، درین تحقیق به استفاده از روش کتابخانه‌ای چنین دانسته می شود، در اصل شریعت ادیان هیچ تفاوتی موجود نیست، همه ادیان انسان‌ها را به خدای واحد و نفی شرک دعوت و آن‌ها را به انجام کارهای پسندیده و ترک کارها و اعمال و افکار ناپسند تحریک کرده‌اند. اگر تفاوت‌هایی دیده می شود به خاطر ظرفیت انسان‌ها در هر عصری بوده است. به‌طور مثال برای تمامی انسان‌ها غذا جهت زنده ماندن لازم است یا برای کودک شیرخواره این غذا تنها شیر است و برای جوان بیست ساله موارد دیگر. در ادیان هم حکم به این طریق است، دین یهود کتاب شریعت و احکام وجود دارد و شریعت یهودیت بسیار گسترده بوده است؛ در مسیحیت شریعت به معنایی که در یهودیت یا اسلام است وجود ندارد، زیرا پولس شریعت را از مسیحیت حذف کرده است آنان به واسطه پاپ و دستگاه کلیسا، شکل احکام و عمل خود را آگاه هانه تغییر داده اند.

### واژگان کلیدی

اسلام، شرع، گذشته گان، توحید و شریعت

<sup>۱</sup> دانشکده شرعیات و علوم اسلامی، دانشگاه جامی، هرات، افغانستان



## مقدمه

براساس روایات دینی و اسناد تاریخی از بدو موجودیت بشر در روی کره زمین جهت هدایت و راهنمایی اولاد آدم تنظیم و ترتیب امور مادی و معنوی آن‌ها ادیان و شرایع متعددی عرض وجود نموده است. برخی از این ادیان و شرایع آسمانی بوده و از نزد خداوند جل جلاله فرستاده شده است که بنام ادیان و شرایع الهی و یا سماوی معرفی گردیده است و برخی دیگر از جانب انسان‌ها وضع و اساس گذاری شده است که از آن‌ها به شرایع وضعی و بشری تعبیر می‌شود. اگرچه اسلام نامی است برای تمام شرایع نازل بر انبیاء علیهم السلام با آنهم تلاش می‌کنم، رابطه شریعت اسلامی با رسالت حضرت محمد "صل الله علیه وسلم" با شرایع آسمانی و یا الهی که پیش از نبوت ایشان از نزد خدا جل جلاله فرورستاده شده اند توضیحاتی داشته باشم

انگیزه و هدف انتخاب موضوع: در ارتباط به این مسأله که چرا این موضوع را در این مقاله به بحث گرفته است دلایل زیر را می‌توانم طرح نمود؛

الف- موضوع رابطه شریعت اسلامی با شرایع دیگر از اهمیت خیلی زیاد، به ویژه در شرایط کنونی برخوردار است، زیرا یک عده کسانی که در عرصه اسلام شناسی مطالعه ندارند، بدین باورند که اسلام مانند ادیان دیگر و بخصوص دین مسیحیت منحصر به چند اوراد و اذکار روحی و اخروی بوده و در ارتباط به مسایل دنیوی هیچ نوع احکام و قوانینی ندارد، بنابراین طوری که در اروپا جنازه دین مسیحیت خوانده شد و در چهارچوب کلیسا منحصر گردید همچنان نیز جنازه اسلام را باید خواند و دستش را از امور زندگی و حیات کوتاه ساخت. در اینجا خواستم این موضوع را به بررسی بگیرم که آیا ادعای آن‌ها در ست است و یا در اثر کمال جهالتی که نسبت به اسلام و تاریخ اسلامی دارند؛ چنین شعارهای را بلند می‌کنند؟

ب- مسأله دیگری که در میان جوانان مسلمان مطرح است این است که دین مبین اسلام چنانچه در عرصه امور روحی و معنوی احکام و آموزه‌ها دارد در زمینه امور دنیوی و مادی نیز قوانین و گزاره‌هایی دارد، اما هدایات اسلام در زمینه امور دنیوی محدود و ثابت بوده و حوادث و رویداد های مربوط به حیات و زندگی لایتنامی و متغیر میباشد پس چگونه میتوان این حوادث متغیر نامحدود را توسط قوانین ثابت و لایتنامی تنظیم و رهبری کرد؟ بناء یا باید دین اسلام منسوخ گردیده و دین دیگری که بتواند امور دنیوی کنونی مردم را در عرصه های مختلف زندگی توجیه کند و به نیازمندی های آن‌ها جواب بدهد؛ جایگزین آن گردد و یا دیگر توجهی به دستورهای اسلام ننموده و برای خود و جامعه خود قوانین ساخت. در این مقاله خواستم این اشتباه را که برخی از جوانان ما تحت تأثیر تبلیغات بیگانگان قرار گرفته اند مرفوع سازم.

ج- بعضی از مستشرقین به این عقیده اند که شریعت اسلامی متأثر از قوانین وضعی و بویژه قانون رومی است. و در مقاله خواستم که در روشنایی آیات قرآنی و واقعیت های تاریخی این موضوع را تحت عنوان " رابطه شریعت اسلامی با شرایع قبلی به بررسی بگیرم.

## ۱. رابطه شریعت اسلامی با شرایع آسمانی قبل از آن

شریعت اسلامی شرایع الهی قبلی هم نقاط مشترک و هم وجوه متفاوت دارند که اینک قرار ذیل آن ها را بیان مینمایم؛

الف- نقاط مشترک؛ از نقطه نظر منطق قرآن کریم، دین خدا جل جلاله از آدم علیه السلام تا خاتم یعنی حضرت محمد "صل الله علیه وسلم" یکی بوده، تمام پیامبران اعم از رسولان و انبیاء به یک هدف واحد فرستاده شده اند و آن عبارت است از دعوت به این که خدا موجود و واحد بوده و به تمام صفات کمالیه متصف است، زندگی بعد از مرگ حق است، جنت و دوزخ، پل صراط و وزن اعمال حق است و امثال آن که این مسایل اصول و مبادی مکتب انبیاء را تشکیل میدهد و همه آن ها در این نوع قضایا اتفاق نظر دارند.

خداوند جل جلاله در این رابطه در چندین آیه ذکر می نماید: { مَا يَقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عَقَابٍ أَلِيمٍ [فصلت: ۴۳] گفته نمی شود برای تو (ای محمد) "صل الله علیه وسلم" مگر آنچه را که برای پیامبران پیش از تو گفته شده است، یقیناً پروردگارتو صاحب مغفرت و صاحب عذاب در د ناک است. { سَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ [الشورى: ۱۳] خدا شرع و آئینی را که برای شما قرار داد نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آنرا سفارش نمودیم که دین خدا را برپا دارید و در آن پراگنده نشوید. { أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْبَلْتَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرًا لِلْعَالَمِينَ } [الأنعام: ۹۰] آن ها (پیامبران پیشین) کسانی اند که خداوند جل جلاله آن ها را هدایت نموده است پس از نقش قدم آن ها پیروی کن (ترجمه آیات از مصطفی خرم دل).

پیامبران الهی همه يك سلسله واحدی را تشکیل میدهند و پیامبران قبلی مبشر پیامبران بعدی بوده اند و پیامبران بعدی مؤید و مصدق پیامبران قبلی می باشند. و همچنان از تمام پیامبران مبنی بر این که مبشر و مؤید یکدیگر باشند پیمان شدید گرفته شده است و از نگاه اصول و مبادی با یکدیگر هیچ تفاوتی ندارند چنانچه خداوند جل جلاله می فرماید: { وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ } [آل عمران: ۸۱]

یاد کن وقتی را که خداوند از همه پیامبران پیمان گرفت که آنگاه به شما کتاب و حکمت دادم و سپس فرستاد ای آمد که آنچه را با شما است تصدیق می کند به اوایمان آورید و او را یاری نمائید ، خداوند گفت آ: یا اقرار و اعتراف کردید و این با را بدوش گرفتید ؟ همه گفتند : اقرار کردیم، خداوند گفت پس همه گواه باشید و من نیز از گواهانم.

دینی را که تمام انبیا با خود آوردند در اصول و اعتقادات یکی بوده و بنام اسلام یاد می شده اگر چه در همه ادوار تاریخ به این نام یاد نمی شده ولی دین همه پیامبران دارای ماهیت واحد بوده که بهترین معرف آن فقط اسلام است چنانچه خداوند «جل جلاله» می فرماید : { إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ } [آل عمران: ۱۹] دین در نزد خدا اسلام است { مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ } [آل عمران: ۶۷] ابراهیم «ع» نه یهودی و نه نصرانی بلکه حق جو و مسلمان بود.

ب- نقاط متفاوت؛ اما تفاوت شرایع سماوی و رسالت های پیامبران در دو محور می چرخد؛

۱- شرایع آسمانی در يك تعداد مسائل و احکام فرعی فرق داشته اند: و این احکام در اثر مقتضیات زمان و خصوصیات محیط و ویژگیهای مردم دعوت شده ، تغییر می کرده اند و همه يك حقیقت و به سوی يك هدف در حرکت بوده اند.

۲ - دیگر فرق شرایع سماوی در سطح تعلیمات و گزاره ها بوده است : پیامبران بعدی نظریه رشد و تکامل بشر از لحاظ عقلی و ذهنی تعلیمات خویش را در يك مستوای بالاتری که همه در يك عرصه بوده ارائه کرده اند بطور مثال در بین معارف اسلام در عرصه مبدأ، معاد و جهان و در بین تعلیمات پیامبران قبلی از نظر سطح مسایل ، تفاوت زیاد به نظر می خورد ؛ یعنی انسان در تعلیمات پیامبران به مثابه يك متعلم بوده که او را از صنف اول تا آخرین صنف بالا برده اند .

با وجودی که پیامبران قبلی الهی در احکام فرعی اختلافاتی داشتند ولی در عین زمان پیام واحدی را که مربوط به مکتب واحد بوده است ؛ حمل میکردند و این مکتب به تدریج طبق استعداد جامعه بشری تقدیم گردیده است تا بد آنجا رسید که آن مکتب به صورت کامل و جامع عرضه شد ، وقتی که به رشد و نمو خود رسید ، نبوت پایان یافت ، آن کسی که توسط وی صورت کامل مکتب نبوت عرضه شد حضرت محمد "صل الله علیه وسلم" است و آخرین کتاب سماوی قرآن است ؛ چنانچه خداوند جل جلاله میفرماید : { وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ } [الأنعام: ۱۱۵] پیام راستین و موزون پرودگارت تمام شد ، کسی قدرت تغییر دادن آنرا ندارد.

قبل از بعثت و ختم نبوت توسط حضرت محمد "صلی الله علیه وسلم" نبوت ها تجدید می شد و پیامبران یکی بعد از دیگری می آمدند اگرچه همه آن ها پیامبران تشریحی نبودند و اکثریت آن ها برای تطبیق شریعت موجود در آن وقت فرستاده میشدند و با آمدن او "صلی الله علیه وسلم" سلسله نبوت خاتمه یافت.

## ۲. حکمت نسخ شرایع قبلی

الف- انسان اگر به حقیقت نبوت متوجه شود؛ این امر را درک خواهد کرد که هر روز پیغمبرانی متولد نمیشوند و ضرورتی هم نیست که هر وقت برای هر ملتی پیامبری مبعوث شود، برای آن که حیات پیامبر در واقعیت امر در گرو زنده بودن رهنمودها و تعلیمات او است و تا زمانی که تعلیمات و گزاره های او زنده باشد او زنده است. چون تعلیمات و هدایات پیامبران سابق توسط مردم تحریف گردیده است و امروز هیچ کتابی از آن ها به صورت اصلی اش در دست نیست و پیروان شان هم چنین ادعائی ندارند و همچنین مردم سیرت و سلوک آن ها را فراموش کرده اند و از احوال در ست آن ها چیزی که قابل اعتماد باشد در دست نداریم حتی بصورت قطعی و یقینی زمان آن ها و به همین طور محل تولد آن ها و کارهای را که در عهد زندگی شان انجام داده اند کسی نمی داند. بنابراین آن پیامبران مرده اند و اما پیامبر ما حضرت محمد "صلی الله علیه وسلم" هنوز زنده است بخاطر آن که هدایات و گزاره های او زنده است و قرآن کریم با همان کلمات و الفاظ اصلی در دست ما است و حتی در حرفی از حروف یا نقطه و حرکتی از حرکات آن هیچ نوع تغییر و تبدیلی راه پیدا نکرده است.

سیرت و کارهای دوره حیات شان و همه گفته های آنحضرت "صلی الله علیه وسلم" بعد از گذشت قرن ها در کتابها محفوظ و مدون باقی مانده است به نحوی که گویا همین امروز شخص پیامبر "صلی الله علیه وسلم" را با چشم خود می بینیم و گفته های او را با گوش خود می شنویم. در سراسر تاریخ جهان کسی پیدا نمی شود که حوادث دوره زندگی اش مانند سیرت پیامبر "صلی الله علیه وسلم" محفوظ مانده باشد، بنا بر این برای ما ممکن است که در تمام امور حیاتی و هروقتی را که میگذرانیم به اقتداء کنیم و اعمال او را سرمشق زندگی خود قرار دهیم. باین بیان این مطلب مشخص شد که در شرایط کنونی و هم در آینده ضرورتی ندارد که بعد از حضرت محمد "صلی الله علیه وسلم" پیامبر دیگری مبعوث گردد.

ب- باید گفت که هر پیامبری که بعد از پیامبر دیگر فرستاده میشد معلول علل چهار گانه بوده است:

- ۱- هدایات و تعلیمات پیامبر قبلی از بین رفته باشد و ضرورتی باشد که بار دیگر بر مردم عرضه شود.
- ۲- تعلیمات و آموزه های پیامبر قبلی کامل نباشد در آن صورت نیاز به تکمیل و اتمام آن خواهد بود.
- ۳- ارشاد و گزاره های پیامبر پیشین به امت و ملت خاصی منحصر باشد و امت دیگر و سایر ملل به پیامبری نیاز داشته باشند.

۴- تعلیمات و آموزه‌هایی پیامبران قبلی تحریف شده است؛ در حال حاضر طوری که ثابت است هیچ يك از این علت‌های چهارگانه وجود ندارد زیرا؛

۱- تعلیمات پیامبر اکرم "صلی الله علیه وسلم" تا حال زنده است و تا وقتی که این دین هست در هر وقت و زمان وسایلی در اختیار داریم که از این آموزه‌ها بهره‌مند شویم و از هر طریقه‌ای که برای زندگی نشان داده و نشر کرده است برخوردارگردیم، پس وقتی که هدایات او تا حال زنده است و در دست ما قرار دارد دیگر احتیاجی به پیامبر دیگر نیست که نبوت را تجدید کند و دوباره آنرا بر مردم عرضه کند.

۲- با نبوت حضرت محمد "صلی الله علیه وسلم" تعلیمات کامل اسلام بر جهان تقدیم شده است، بنا بر این دیگر ضرورتی نیست که چیزی بر آن اضافه شود یا چیزی از آن کاسته شود و همچنان قصوری در آن وجود ندارد که غرض جبران آن بعد از او پیامبردگیری بیاید.

۳- نبوت حضرت محمد "صلی الله علیه وسلم" مخصوص به ملت و قوم معین و یا زمان معینی نبوده بلکه برای همه جهانیان در همه زمان‌ها آمده است. (۹: ص ۷۳-۷۵)

۴- آموزه‌ها و تعلیمات اسلام از تحریف به دور و محفوظ مانده است، چنانچه این وعده الله رب العزت است که می‌فرماید: {إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ} (سوره حجرات آیه ۹).

پس هیچ امت و ملتی نیازی به پیامبر خاصی ندارد که از طرف خداوند جل جلاله فرستاده شود، اما برخلاف علل فوق قبل از بعثت آن حضرت "صلی الله علیه وسلم" نیاز وجود داشت بنابراین نبوت‌ها تجدید می‌شد و پیامبران الهی یکی پی دیگر از طرف خداوند جل جلاله مبعوث می‌گردیدند.

بنا بر آنچه گفته شد جهان امروز به پیامبر دیگر نیازی ندارد بلکه به اشخاصی ضرورت دارد که از آن جناب پیروی نمایند و مردم را هم به پیروی از او بخوانند و هدایت و رهبری او را بفهمانند و آن را جامه عمل بپوشانند و در روی کره زمین دولت و حکومتی را برقرار سازند که حضرت محمد "صلی الله علیه وسلم" از طرف خداوند جل جلاله آنرا با خود آورده است.

ج- چون اتصال و روابط میان اقوام پیشین وجود نداشت عادات و خویها و شیوه‌های زندگی آن‌ها با یکدیگر متفاوت بود و زبان‌های متعددی وجود داشت و کسانی که لسان‌های اجنبی را یاد داشتند تعداد آن‌ها خیلی‌ها محدود بود ازینرو برای هرملتی که در هر محیط و منطقه‌ای که می‌زیست پیامبران متعددی پی‌یدیگرمی آمدند ولی همزمان با بعثت پیامبر اکرم "صلی الله علیه وسلم" و از آن به بعد میان اجزای جهان اتصالات و روابط پیدا شد و مردم به فرا گرفتن لسان‌های بیگانه روی آوردند و هرملتی با دیگر ملل روابط برقرار نمود و رسیدن دعوت اسلامی به تمام اقوامی که در مناطق مختلف جهان زندگی داشتند و دارای هر رنگی که بودند و به هر قبیله‌ای که منسوب

می شدند و به هرزبانی که سخن می گفتند، خیلی ها کارآسان شده بود، فلذا به نبوت جدید و پیامبر نو ضرورت احساس نمی گردید.

د- تشتت و پراکندگی مردمان قدیم و عدم موجودیت روابط آن ها با یکدیگر باعث اختلاف آن ها در سطح معارف و فرهنگ ها شده بود و آنچه از معارف و دانستی هائی که متناسب با اوضاع فرهنگی و علمی قومی در منطقه ای می بود با اوضاع فرهنگی و علمی قوم دیگر در منطقه دیگر متناسب نمی بود، پس روی این علت برای هر ملتی پیامبری با معارف ویژه ای که متناسب با حال آن ها می بود، فرستاده می شد. و اما مقارن با بعثت پیامبر اکرم "صل الله علیه وسلم" و بعد از آن به علت انتشار طباعت و انتقال آموزگاران، طلاب و کتب در میان ملل جهان مردم، توانستند در سطح معرفت و فرهنگ ها با یکدیگر نزدیک شوند و تبادل فرهنگ ها بوقوع پیوندد و این خود اعلانی بود به بعثت پیامبر واحد برای تمام بشر و سبب تجدید نبوت و آمدن نبی جدید نیز نفی گردید. (۸: ص ۱۶۷-۱۶۸)

ه- پیش از ظهور دین اسلام تعلیمات الهی بعثت عدم رشد و بختگی فکری بشری بطور کامل نیامده بود بلکه مطابق درک و فهم بشریت احکام نازل میشد، همچنان رسالت های قبلی جنبه عمومی نداشتند بلکه برای هر قوم معینی در منطقه معینی اختصاص داشت ولی همزمان با بعثت پیامبر اکرم "صل الله علیه وسلم" آموزه های خداوندی به سبب رشد فکری بشری به طور جامع و پوره برای بشریت عرضه شد، تعلیمات اسلامی چنان عام و جامع است که در همه زمینه های زندگی اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، خانوادگی اصول و مبادی کلی دارد و علماء در هر عصر و زمان و در هر منطقه و مکان می توانند با عمل اجتهاد از آن اصول و مبادی کلی نیازمندی های امت اسلامی را در تمام عرصه های حیاتی مرفوع سازند و به نظر بنده روی همین علت بود که رسالت حضرت محمد "صل الله علیه وسلم" يك رسالت عمومی و بین المللی از طرف خداوند جل جلاله اعلان گردید بنا بر آن علت تجدید نبوت ها بعد از بعثت آنحضرت "صل الله علیه وسلم" منتفی گردیده است.

### ۳. مسأله نسخ شریعت اسلامی

چند سوالی مطرح می شود و ما می خواهیم به آن ها پاسخ مقنع ارائه نماییم و این سوالات عبارتند از:

الف- پرسش این گونه مطرح می شود که؛ خداوند جل جلاله دارای علم ازلی بوده و به اساس آن تمام مصالح جامعه بشری را از اول تا آخر میداند، پس چرا يك کلام جامع و مانع را که حاوی تمام نیازمندی های جوامع انسانی اعم از بدوی و مدنی باشد برای رهنمائی بشریت نازل نکرد و چه حاجتی به نسخ وجود داشت؟

ب- و اگر قرار بر این باشد که مسأله نسخ به تغییر زمان و احوال و مقتضیات جوامع مربوط است، این شرط در زمان فعلی هم متحقق است و هر روز پیشرفت علم و تکنالوژی مشکلات متعددی را به روی انسان ها می کشاند، پس چرا دین اسلام منسوخ نگردید و دین دیگری که به این مشکلات پاسخ گو باشد جای گزین آن نمی گردد؟

پاسخ به سوال اول؛ در ارتباط پاسخ به سوال اول باید گفت زمانی که ما ادیان را بطور مقایسوی مورد مطالعه قراردهیم این حقیقت برای ما آشکار خواهد شد که جامعه بشری مانند طفلی که از مادر تولد می شود و مراحل سه گانه طفولیت، راهقت و جوانی را سپری می نموده و بدین ترتیب به مرحله بختگی می رسد می باشد، جامعه بشری در آغاز در مرحله طفولیت بوده که انسان ها در این دوره از لحاظ فکری دارای طرز تفکر بدوی و بسیط بودند سپس در اثر نمو و رشد فکری و معنوی به مرحله ای رسیدند که میتوان آن دوره را دوره راهقت آن ها نامید و بعد از آن انسان ها در عرصه فکری و روحی رشد نموده به مرحله ای متصل شدند که آنرا میتوان دوره جوانی و بختگی بشر مسمی کرد و رسالت های الهی متناسب با این دوره ها بوده است که آنرا جامعه انسانی سپری نموده است. بدون شك مصدر تمام این رسالتها ذات اقدس الهی می باشد و اما خداوند جل جلاله دواء را به اندازه توان مریض توصیه می کند فلذا در هر دوره خداوند جل جلاله برای بشریت آن عده هدایات و تعلیماتی را عنایت فرموده که مطابق به اوضاع و مقتضای حال شان بوده و آن را تحمل کرده می بتوانند در غیر آن صورت تکلیف به ما لایطاق لازم خواهد آمد که این امر شایسته ذات پاک اوتعالی نیست.

#### ۴. تطور رشد مراحل جامعه انسانی

##### مرحله طفولیت

مرحله اول - این مرحله دوره طفولیت جامعه انسانی را تمثیل می نماید که از دوران آدم علیه السلام الی دوران نوح علیه السلام حتی ابراهیم علیه السلام را احتواء می کند.

##### مرحله راهقت

مرحله دوم - این مرحله دوران راهقت جوامع بشری را تمثیل می نماید که شامل عهد انبیای بنی اسرائیل می شود.

##### مرحله پختگی جامعه بشری

مرحله سوم - این مرحله عهد جوانی و بختگی جامعه بشری را تمثیل می کند که آن عبارت است از عصر بعثت حضرت محمد «صلی الله علیه وسلم» الی قیام قیامت. (۵ : ص ۲۸)  
وهریک از این مراحل دارای ویژگیهای می باشد که اینک میخواهم راجع به آن ها طور مختصر توضیحاتی داشته باشم:

مرحله اول - در این دوره دعوت بسیار ساده و بسیط بوده است و ویژگیهای این مرحله عباتند از؛



۱- دعوت انبیاء در این دوره منحصرآ متوجه امتهای کوچک بوده است مانند قوم لوط علیه السلام قوم ابراهیم علیه السلام و ...

۲- وظیفه انبیاء در این مرحله عبارت از دعوت به توحید و ترک بت پرستی بوده است و پیامبران راجع به نظام‌ها و قوانین زندگی چیزی ارائه نمی‌کردند.

۳- دعوت انبیاء در این دوره در کتب مدون نبوده بلکه عبارت از چند نصیحتی بوده است و آنهم در برخی از الواح و تخته‌ها.

مرحله دوم - این دوره علاوه بر ویژگیهای دوره نخستین خصوصیات دیگری نیز دارد که مرحله اول فاقد آن می‌باشد و این خصوصیات عبارتند از :

۱- در این دوره دعوت انبیاء توسعه می‌یابد و شامل قبایل متعددی می‌شود مانند قبائل بنی اسرائیل .

۲- در این مرحله دعوت شامل برخی از شرایع و قوانین نیز می‌شود طوری که در عهد قدیم گفته شده است : نه پدر آن به عوض اولاد و نه اولاد به عوض پدر آن به قتل رسانده می‌شوند بلکه هرآنسان در مقابل جرم خویش به قتل می‌رسد. ( ۲ : سفرالتثیبه، الاصحاح ۲۴، الفقره ۱۶ )

و در جای دیگر گفته شده است : هنگامی که در بین مردمی خصومت واقع شود و جهت حل و فصل به محکمه مراجعت نمایند بر قضات لازم است که به نفع بی گناهان و علیه گناه کاران فیصله نمایند. ( ۲ : سفرالتثیبه، الاصحاح، ۲۵، الفقره ۱ )

و همچنان در جای دیگری آمده است : زمانیکه چند برادر باهم زندگی نمایند و یکی از آن‌ها وفات نماید و از آن پسری هم باقی نماند زن بیوه او را جز یکی از برادران آن متوفی دیگر هیچ کسی به نکاح گرفته نمیتواند و پسری که از او متولد می‌شود باید آنرا بنام آن متوفی نام گذاری کنند تا نام وی از بنی اسرائیل محو نگردد. ( ۲ : سفر التثیبه، الاصحاح ۲۵، الفقره ۵ / ۶ )

۳- دعوت در این دوره دارای کتاب‌های واضح بوده است که عبارتند از تورات و انجیل و باید گفت که تنها معانی و مفاهیم این کتاب‌ها وحی شده است و عبارات تورات و انجیل از نزد بشر است و بعدا دستخوش تحریف و تغییر قرار گرفتند.

۴- و در این مرحله تاریخ عرض اندام کرد ولی چندان از دقت برخوردار نیست.

۵- و در این دوره بنی اسرائیل مفهوم توحید را به طور درست نفهمیدند و بسیاری از آن‌ها این طور تصور میکردند که بنی اسرائیل دارای خدای واحد است و اقوام و ملل دیگر هر کدام نیز خدایانی دارند ولی جز خدای خویش پرستش خدا یان اقوام و ملل دیگر را بر خویشتن حرام قرار میدادند. ( ۶ همان : ص ۱۱۵ )

مرحله سوم - این مرحله که دوران جوانی و بختگی جامعه بشری را تمثیل می کند دارای ویژگی های ذیل می باشد:

۱ - در این مرحله وحدانیت خداوند جل جلاله به شکل در ست آن بیان شد و شرک در تمام صورت ها و اشکالش مردود شمرده شد و تصور الوهیت در اسلام يك تصور کامل و پوره است که برای هیچ نوع از عوارض شرکت و مشابهت اجازه نمی دهد.

۲ - دعوت حیثیت عمومی را بخود پیدا کرد و حضرت محمد "صل الله علیه وسلم" پیامر تمام جهانیان اعلان گردید.

۳ - سلسله رسالت ها با بعثت حضرت محمد "صل الله علیه وسلم" خاتمه یافت و دعوت او آخرین دعوت ها قرارداد شد.

۴ - دعوت پیامبر اکرم "صل الله علیه وسلم" دارای کتابی است که هم از ناحیه لفظ و هم از ناحیه معنی از جانب خدا است و در آن هیچ نوع تحریف و تبدیل نه آمده و نه خواهد آمد.

۵ - پیامبر "صل الله علیه وسلم" در این دوره چنان دارای یقین بود که هیچ نوع واقعه ای او را از عزم و اراده اش منصرف نمی ساخت و شکوک و اوهام نیز در خاطر اش خطور نمی کرد.

۶ - زندگی حضرت محمد "صل الله علیه وسلم" و دوران دعوتش از آغاز تا انتهای واضح و آشکار بوده که صفحات تاریخ آنرا بخط زرین نوشته و تسجیل کرده است.

۷ - دین حضرت محمد "صل الله علیه وسلم" هم امور اخروی و هم امور دینی را احتواء می کند. از آنچه گفته شد چنین می براید که خداوند جل جلاله با در نظر داشت احوال و اوضاع که جامعه بشری آنرا سپری نموده است رسالت های خویش را به تدریج فرستاده است زیرا اگر خداوند جل جلاله بدون د نظر داشت ایجابات و مقتضیات جامعه انسانی يك کلام جامع و مانع را آن هم در يك وقت برای انسان ها میفرستاد آن ها تحمل در یافت آن را نمی داشتند پس این بمثابه آن است که تمام پروگرام های دوره های مختلف تعلیمی و تحصیلی را از آغاز تا انتها بر شاگردان دوره ابتدائی مکتب در يك وقت تطبیق نماییم و این کار خود عقلا قبیح است که انسان آنرا انجام نمی دهد پس خداوند عالم، رحیم و رؤف چطور چنین عملی را انجام می دهد؟

پاسخ به سوال دوم؛ راجع به پاسخ به سوال دوم باید گفت: که از لحاظ زبان شناسی ما دو نوع زبان داریم؛ الف- زبان سمبلیک.

ب- زبان اخباری.

۱- زبان سمبلیک: زبانی را گویند که زبان اشاری، چند بعدی و چند بهلوثی می باشد و در هر عصر مطابق به مقتضیات آن عصر و مستجدات آن روزگار دانشمندان و متخصصان مفاهیمی را از آن استنباط می کنند.

۲ - زبان اخباری: زبانی را گویند که رسا و تفصیلی بوده و تنها دارای يك بعد و يك پهلو می باشد بنحویکه در هر عصر نمی شود از آن مفاهیم ویژه ای را اخذ کرد.

از نظر زبان شناسان زبان به هر اندازه که سمبلیک و رمزی باشد به همان پیمانه جاویدان است و به هر اندازه که اخباری و تفصیلی باشد به همان پیمانه فنا پذیر است. چرا زبان حافظ و مثنوی و امثال آن جاویدان است؟ چرا زبان بیهقی و امثال آن مرده است؟ برای آنکه زبان حافظ زبان رمزی است و هردانشمندی مطابق استعداد علمی اش در هر عصر و زمان طبق تقاضای آن عصر مفهومی را از آن استنباط می کند، بناء این زبان ها جاویدان است و بر خلاف بیهقی؛ چون آن دارای زبان رسا و اخباری می باشد و بیشتر از يك مفهوم از آن اخذ نمی شود، پس هرکس نمی تواند از آن مفهوم ویژه ای را استنباط کند، بنا بران زبان بیهقی مرده است.

پس در پرتو آنچه ذکر گردید می توان گفت که زبان قرآن کریم به استثناء آیات محکم آن يك زبان اشاری و رمزی است، چند بعدی و چند پهلوئی است، زمینه تفکر و اجتهاد در آن به حد اعظمی فراهم می باشد دانشمندان و متخصصین در هر عصر و زمان به اساس استعداد و توانائی های علمی خویش و مطابق به مقتضیات ظروف و احوال جامعه ای که در آن زندگی می کنند می توانند مفاهیم ویژه ای را از آیات قرآن کریم استنباط کنند و بدین ترتیب پاسخ گوی مشکلاتی باشند که در حیات یومیه انسان ها با آن مواجه می شوند بنا بران قرآن جاویدان است و تا قیام قیامت حل کننده تمام مشاغل و پرابلم های جامعه بشری در عرصه های مختلف زندگی بوده و بعد از آن دیگر کتابی نخواهد آمد که جایگزین آن گردد.

پاسخ به سوال که چرا نسخ اتفاق بیافتد؟ در پاسخ به این سوال می توان گفت که اصولاً يك تعدادی از مردم بر داشت غلطی از مفهوم نسخ دارند که این امر باعث چنین شکوک و شبهاتی در میان آن ها گردیده است بنا بران قبل از این که راجع به جواب این سوال بپردازم؛ می خواهم مفهوم و موارد وقوع و عدم وقوع نسخ را بیان نمایم.

## ۵. تعریف نسخ

الف- مفهوم نسخ؛ نسخ دارای دو مفهوم قرار ذیل می باشد؛

۱- مفهوم لغوی نسخ؛ نسخ در لغت به معنای ازاله، محو و ابطال نمودن است.

۲- مفهوم اصطلاحی نسخ: حکم شرعی سابق، با تشریحی لاحق برداشته شود. لذا شرط است که ناسخ و منسوخ، هر دو حکم شرعی باشند؛ و نیز حکم سابق به گونه ای باشد که بر حسب ظاهر، اقتضای تداوم داشته باشد، و تنها با تشریح، حکم لاحق برداشته شود.

ب- موارد وقوع وعدم وقوع نسخ: اگر به تعریفی که علماء از نسخ ارائه کرده اند طوریکه ما آن را ذکر نمودیم دقت شود نه تنها مفهوم در ست نسخ واضح می شود بلکه مواردی که در آن ها نسخ واقع می شود وهمچنان مواردی که دستخوش نسخ قرار نمیگیرند نیز آشکار می شود.

الف- مواردی که نسخ در آن ها واقع نمی شود عبارتند از:

۱- قصص؛ قصه های که در کتب سماوی آمده اند مورد نسخ قرار نمی گیرند.

۲- قضایای قطعی عقلی؛ قضایای که عقلاً قطعیت دارند و در کتب آسمانی مطرح شده اند آن ها دستخوش نسخ قرار نمی گیرند مانند این که خداوند جل جلاله موجود است و او پیامبرانی را جهت راهنمایی بندگان خود مبعوث می کند و معاد یا رستاخیز آمدنی است و قضایائی از این قبیل.

۳- امور حسیه؛ اموری که مورد احساس قرار می گیرند از قبیل روشنایی روز و تاریکی شب در آن ها نسخ راه ندارد.

۴- ادعیه؛ دعاهای نیز منسوخ نمی شوند.

۵- احکامی که به اعتبار ذات شان واجب هستند؛ احکامی که با قطع نظر از امر دیگر باعتبار ذات شان واجب اند از قبیل این که ایمان آورید و به خداوند کسی را شریک نگردانید منسوخ نمی گردند.

ب- همان گونه که حق تشریح و قانون گذاری از آن خداست، حق نسخ و برداشتن احکام نیز از آن اوست؛ بنابراین، ناسخ حقیقی خداست هر چند مجازاً بر خطاب شرعی که با آن حکم نسخ می شود، ناسخ اطلاق می شود، خواه این خطاب قرآن باشد یا سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، زیرا خداوند درباره ی آن حضرت فرمود: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (سوره نجم، آیه ۴/۳).

پس معنای نسخ چنین نیست که خداوند جل جلاله بندگان خود را به کاری امر نماید و یا از آن کار نهی نماید و به عواقب آن هم آگاهی نداشته باشد. سپس برای اوتعالی نظریه جدیدی در آن زمینه پیدا شود و بدین وسیله حکم نخستین را نسخ نماید و حکم دیگری را جایگزین حکم اولی سازد، زیرا در غیر آن صورت لازم می آید که خداوند جل جلاله نسبت به اوامر و نواهی خود جاهل باشد، در حالی که نسبت به خداوند جل جلاله محال است و همچنان معنای نسخ این طور نیست که خداوند جل جلاله بندگان خود را از کاری نهی کند، سپس با وجود اتحاد در میان امور سه گانه مذکوره آن را نسخ کند، برای آن که در غیر آن صورت لازم می آید که خداوند جل جلاله قبیح را انجام دهد، در حالی که نسبت قبیح به خداوند متعال عقلاً محال می باشد. بلکه نسخ به این معنی است که خداوند جل جلاله در ازل میدانند که فلان حکم تا فلان وقت بر مکلفان باقی میماند و زمانی که مدت آن حکم به انتهای میرسد آن را منسوخ ساخته و حکم دیگری را جایگزین حکم اولی می سازد در حقیقت این عملیه بیان انتهای حکم نخستین می باشد ولی چون خداوند جل جلاله وقتی که برای حکم اولی تعیین داشته ذکر نگردیده

است و بندگان از آن نیز اطلاعی ندارند در هنگام ورود حکم دیگر چنین به نظر می‌رسد که اوتعالی حکم اولی را تغییر می‌دهد در حالیکه چنین تصور کاملاً خطاء می‌باشد، زیرا ما از وقت تعیین شده برای حکم اولی آگاهی نداریم، از این لازم نمی‌آید که خداوند جل جلاله از آن وقت معین نیز مطلع نباشد هر چند ما در اثر قصور علمی که داریم؛ از وقت معین برای حکم اولی آگاهی نداریم ولی اوتعالی از آن وقت وزمانی که برای حکم اولی تعیین شده آگاه است، همین که مدت حکم اولی به انجام رسید آن حکم را نسخ نموده و حکم دیگری را جایگزین آن می‌سازد روی همین علت است که بعضی‌ها چنین می‌پندارند که خداوند جل جلاله؛ العیاذ باللله، به عواقب امور علم ندارد بنابراین در تصمیم‌گیری‌های خویش متزلزل می‌باشد.

بلا تشبیه موضوع نسخ از طرف خداوند جل جلاله مانند این است که صاحب کاری، احوال و اوضاع خادم خود را به صورت در ست درک می‌کند و او را به خدمتی توظیف می‌نماید و با دار می‌خواهد که او این وظیفه را به مدت یک سال انجام دهد و بعد از یک سال باید به انجام خدمت دیگری توظیف شود ولی او این نیت و خواست خود را برای خادمش اظهار نداشته و مخفی نگه میدارد، پس زمانی که مدت معین سپری می‌شود فوراً او را به خدمت دیگری توظیف می‌کند این عملیه نسبت به شخص خادم و کسانی که از نیت با دار آگاه نیستند تغییر محسوب می‌شود ولی نسبت به خود با دار این کار تغییر نبوده و عدم استقرار در تصمیم‌گیری شمرده نمی‌شود پس آیا این کار دلالت بر جهالت با دار می‌کند؟ نه خیر بلکه این عملیه را که با دار در مورد خادم خویش انجام می‌دهد به اساس مصلحت خادم بوده است که ایجاب آن را می‌نماید که صاحب کار اش راجع به خادمش این کار را انجام دهد.

نسخ در احکام و قوانین مطلق شرعی هم که از جانب خداوند جل جلاله صورت می‌گیرد به همین منوال می‌باشد بنا بران تمام قصه‌های که در عهد قدیم و عهد جدید مذکور است؛ منسوخ نبوده، بلکه برخی از قصه‌های که دشمنان آن‌ها را ساخته و بر آن دو کتاب مقدس علاوه نموده اند قصه‌های دروغین هستند، مانند این که لوط علیه السلام با دخترانش زنا کرد و در اثران دختران لوط علیه السلام حامله شدند. (۲: سفر التکوین، الاصحاح ۱۹، الفقره ۳۳-۳۵) یا اینکه پسر یعقوب (یهودا) با خانم پسرش یعنی با (ثامارا) زنا کرد و در نتیجه خانم پسرش حامله شد و توأمین بنام‌های (فارض) و (زارح) از آن متولد شدند. (سفر التکوین، الاصحاح ۳۸، الفقره ۱۹-۲۷-۳۰-۲۹) و داود و سلیمان و عیسی همه از نسل زارح هستند. (۳: انجیل متی، الاصحاح ۱، الفقره ۱-۲) و یا اینکه داود با خانمی بنام (اوریا) زنا کرد و آن زن حامله شد و سپس شوهر او را با مکر و خدعه بقتل رساند و با آن زن ازدواج نمود. (۲: صموئیل الثانی، الاصحاح ۱۱، الفقره ۴-۵) و یا اینکه سلیمان در آخر عمر خویش مرتد شد و بتها را عبادت میکرد و برای بتها معابد اعمار کرد. (۲: سفر الملوك الاول، الاصحاح ۱۱، الفقره ۵-۷) و یا این که هارون علیه السلام معبدی را اعمار کرد و در آن گوساله را عبادت می‌کرد و بنی اسرائیل را به عبادت آن دعوت می‌نمود. (۲: سفر الخروج، الاصحاح ۳۲، الفقره ۴-۵)

همچنان امور قطعی عقلی، حسی، احکام واجبه، احکام مؤبده، احکام موقته قبل از رسیدن وقت آن واحکام مطلقه ای که وقت، مکلف و وجه نسخ در آن متحد است منسوخ نمی باشد و همچنان دعاها منسوخ نیستند و اما احکام مطلقه ای که صلاحیت نسخ را دارند و در کتب سابقه وجود دارند و توسط دین اسلام منسوخ گردیده اند ولی تمام احکام آن کتب منسوخ نگردیده اند بلکه برخی از احکام تورات و انجیل در دین اسلام منسوخ احکام محکم باقی مانده و مرعی الاجراء هستند مانند حرام بودن سوگند دروغ، قتل، زنا، لواطت، دزدی، شهادت دروغ، خیانت در مال و آبروی همسایه، وجوب احترام به والدین، حرمت نکاح با پدر ان و فرزندان و ... این بود احکام تورات که در شریعت ما باقی است و احکام انجیل که در شریعت اسلامی منسوخ نگردیده است، مانند قول مسیح علیه السلام؛ هر آینه پروردگاری که إله ما است پروردگاریگانه است. (۳: انجیل مرقس، الاصحاح ۱۲، الفقره ۲۹)

و یا این که مسیح علیه السلام فرموده است: پروردگارت را که اله ات است با تمام قلبت و با تمام روحت و با تمام ادر اکاتت دوست دار. (۳: انجیل مرقس، الاصحاح ۱۲، الفقره ۳۰)

به هر حال وقوع نسخ در ادیان طوری که معنای نسخ را بیان کردیم دلالت بر آن ندارد که احکام دینی که توسط احکام دین بعدی منسوخ می شود و یا برخی از احکام توسط برخی از احکام دیگر در دین واحد مورد نسخ قرار میگیرد؛ احکام باطل، نادرست و ناحق بوده و بدین وسیله نسبت جهل و قباحت به خداوند جل جلاله می شود زیرا نسخ طوری که آن را بیان داشتیم به مفهوم بیان مدت انتهای حکم ازلی می باشد که به اساس بعضی از مصالح بشری که بندگان از آن آگاهی ندارند خداوند علیه السلام آن را عملی می کند و این نسبت جهل را به خداوند افاده نمی کند.

و دیگر این که نسخ ابطال است نه باطل زیرا نسخ حق است و باطل ضد حق می باشد و ابطال يك شیئی این مفهوم را نمی رساند که آن شیئی باطل است بلکه این معنی را میرساند که حکم منسوخ شده قابل تطبیق نمی باشد نه این که آن حکم باطل است. (۴: ص ۹۵۲)

## ۶. شرایع آسمانی و تمدن جامعه بشری

در اینجا سوال این طور مطرح می شود که خداوند جل جلاله میفرماید: { مَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا } [الإسراء: ۱۵] ما قومی را به عذاب گرفتار نمی کنیم مگر آن که در میان آن ها پیامبری را فرستاده باشیم. با در نظر داشت این آیه کریمه آیا می توانیم به آن مناطق و یا ملت های که در آن رسولی فرستاده نشده است؛ جواب بگوئیم؟ و دیگر این که مرکز ظهور ادیان سماوی بنا بر روایات تاریخی قاره آسیا و آن هم غرب آن قاره بوده، چرا این قاره مرکز بوجود آمدن ادیان آسمانی

بوده و پیامبران در اینجا مبعوث گردیده اند و در قاره های دیگر ادیان آسمانی وجود نداشته و در آنجا پیامبران فرستاده نشده است ؟

در ارتباط به پاسخ به سوال اول ؛ باید گفت : که بهترین تاریخ دست ناخورده به عقیده ما مسلمانان وهمچنان مستشرقین منصف ، خود قرآن کریم می باشد و ازآیه ای که در سوال مطرح گردیده است وهمچنان از آیات دیگر قرآن کریم معلوم می شود که هیچ منطقه و هیچ قومی در جهان یافت نمی شود مگر آن که خداوند جل جلاله در آن جا پیامبرانی را جهت هدایت و راهنمایی آن ها فرستاده است ، چنانچه خداوند جل جلاله میفرماید :

۱- {وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ [النحل: ۳۶] وهمانا در میان هرامتی ما پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کند که خدای یکتا را بپرستید.

۲- وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَّسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱: یونس آیه ۴۷) و برای هرامتی رسولی است که هر گاه رسول آن ها آمد حکم به عدل شود و بر هیچ کسی ستم نخواهد شد .

۳- { إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ } [فاطر: ۲۴] و هیچ امتی نبوده جز آن که در میان شان ترساننده ای بوده است.

۴- رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یكون للناس علی الله حجه بعد الرسل. (۱: النساء آیه ۱۶۵) رسولان بشارت دهنده وترساننده را فرستاد تا آن که پس از رسولان مردم را بر خدا حجتی نباشد .

۵- وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَّسُولًا (۱: الاسراء آیه ۱۵) وما تا رسولی نفرستیم هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد .

ازاین آیات و امثال آن چنین برمی آید که خداوند جل جلاله برای هرامتی در هر جای که بودند و به هر رنگی که منسوب بودند و به هرزبانی که سخن می گفته اند ؛ رسولانی را جهت معرفی و بیان توحید و عمل نمودن مطابق به دستورات الهی فرستاده است .

یگانه چیزی که قرآن کریم آن را مورد بحث قرار نداده است ؛ بیان این موضوع بطور تفصیلی می باشد . به نظر بنده بیان تفصیلی این مسأله آن چنان که معاندین خواهان آن اند برای جامعه انسانی هیچ نوع فائده قابل ملاحظه ای را در قبال ندارد ؛ چون خداوند جل جلاله ذات حکیم است و کار بدون حکمت را نمی کند ، بیان این موضوع نیز حکمتی را در بردارد ، بنا بران در این زمینه معلومات تفصیلی را برای ما ارائه نموده است .

یگانه چیزی که به حال ما و جامعه ما مفید است عبارت است از آن که ؛ به پیامبران اقتداء نماییم و آن ها را در زندگی خود سرمشق قرار دهیم .

وعلمای علم عقیده در این زمینه علاوه بر دلایل نقلی دلایل عقلی را نیز ذکر می کنند و ما در اینجا به خاطر اختصار یکی از آن ها را ذکر می کنیم و تقریر آن قرار ذیل می باشد ؛

الف - افعال خداوند جل جلاله دارای غایه و هدف است بنا براین غایه و هدف از خققت آن است که مخلوقات بخصوص انسان ها به کمال مناسب خود برسند.

ب - کمال مطلوب انسان مانند موجودات دیگر بصورت طبیعی و یا قسری (اجباری) بلکه کمال انسان در دائره اختیار او حاصل می شود. بنا براین کمال انسان از طریق انتخاب راه در ست و اعمال صحیح به دست می آید.

ج - انسان برای آن که از اختیار خود به شکل در ست استفاده کند باید به تشخیص راه در ست از نادر ست توانائی داشته باشد و این تشخیص زمانی متحقق می شود که انسان شناخت داشته باشد بنا برآن برای رسیدن به کمال مطلوب که غایت آفرینش انسان است بدون شناخت صحیح ممکن نیست.

د - خداوند جل جلاله منابع متعددی را از قبیل ؛ طبیعت، عقل ، دل و ابزارهای مختلفی را از قبیل ؛ حس، استدلال و تزکیه نفس ؛ برای کسب شناخت ، در اختیار بشر قرار داده است. هر چند این منابع و ابزارها تا اندازه زیاد مفید اند و انسان با استفاده از آن ها به يك سلسله از شناخت های در ست می رسد اما برای رسیدن انسان به کمال نهائی خود کافی نیست، بنا برآن انسان به خاطر رسیدن به هدف اصلی اش به منبع دیگری غیر از این منابع سه گانه مذکور محتاج است تا ذریعه آن بتواند راه در ست را خوب بشناسد و مطابق این شناخت راه در ست را انتخاب کند بنا بران می توان گفت که حکمت الهی مقتضی آن است که خداوند جل جلاله در هر منطقه و در میان هر قوم با بعثت پیامبران آنچه که شناخت آن برای رسیدن انسان به کمال نهائی اش ضروری است در اختیار او بگذارد و بدین ترتیب خداوند جل جلاله برانسان ها اتمام حجت نماید. پس خداوند جل جلاله در هر قومی و در هر منطقه ای پیامبرانی را فرستاده است ؛ و این سخن که تنها در قاره آسیا پیغمبران فرستاده شده اند ؛ سخن بدون دلیل می باشد.

در ارتباط به پاسخ سوال دوم باید گفت : که از مطالعه ادیان سماوی معلوم می شود که دین در يك جامعه متناسب با تمدن آن جامعه ظهور می کند ؛ زیرا دین خودش نوع تمدن است. از این رو دین در جامعه ای می آید که در آنجا نوعی از مدنیت باشد تا باشندگان آن جامعه بتوانند دین را درك نموده و آن را بپذیرند.

از آنچه گفته شد معلوم می شود که علت ظهور ادیان سماوی و بعثت اکثریت پیامبران الهی در قاره آسیا بخصوص در غرب این قاره آن است که این قاره مهد مدنیت اعم از مدنیت ادبی و مدنیت علمی بوده است ؛ زیرا به تائید تاریخ ، مرکز تمدن های بشری قاره آسیا بوده است از قبیل تمدن فینیقی ها، بابلی ها، آشوری ها وغیره.

این مدنیت ها بوده است که مردم را برای فهم دین و در یافت آن آماده ساخته است بنابراین ادیان سماوی در این مناطق ظهور نموده و اکثریت پیامبران الهی نیز در این مناطق مبعوث گردیده اند ؛ و مصر ؛ چون دارای تمدن عالی بوده است بنا بران محیط ظهور ادیان قرار گرفته و پیامبرانی در آنجا مبعوث گردیده اند.

وهند وچین اگر چه دارای تمدن علمی نبوده ولی از تمدن ادبی برخوردار بوده اند ؛ بنا بران در آنجا فلسفه ها و افکاری بوجود آمد که در ما بعد بخود شکل دین را گرفت. مانند دین کنفوسیوس و دین بودائی ؛ پس علت ظهور



ادیان و بعثت پیامبران در خاور میانه موجودیت تمدن این منطقه می باشد برخلاف قاره های دیگر که در آن دوره ها برخی از آن ها اصلا وجود نداشتند و برخی دیگری آن ها که وجود داشتند ولی در آنجا تمدنی نه علمی و نه ادبی ؛ وجود نداشته است ، بنا بران در آن قاره ها نه ادیانی ظهور کرده و نه پیامبران تشریحی مبعوث گردیده اند. ( ۷ : ص ۱۸۸).

## ۷. نتیجه گیری

از آنچه در این مقاله مورد بحث قرار گرفت نتایج ذیل بدست می آید:

۱- در روی زمین جهت هدایت و راهنمایی بشر و تنظیم و ترتیب امور مادی و معنوی آن ؛ ادیان و شرایع متعددی عرض وجود نموده است ، که برخی این ادیان و شرایع آسمانی بوده و برخی وضعی است .

۲- پیامبران الهی در احکام فرعی اختلافاتی داشتند ولی در عین زمان پیام واحدی را که مربوط به مکتب واحد بوده است حمل میکردند . این مکتب به تدریج طبق استعداد جامعه بشری تقدیم گردیده است تا بدان جارسید که آن مکتب به صورت کامل و جامع عرضه شد و وقتی که بدین نقطه رسید نبوت پایان یافت . آن کسی که توسط وی صورت کامل مکتب نبوت عرضه شد ؛ حضرت محمد "صل الله علیه وسلم" است و آخرین کتاب سماوی قرآن است.

۳- به هر حال وقوع نسخ در ادیان طوری که معنای نسخ بیان شد ؛ دلالت بر آن ندارد که احکام دینی که توسط احکام دین بعدی منسوخ می شود و یا برخی از احکام توسط برخی از احکام دیگر در دین واحد مورد نسخ قرار می گیرد ؛ احکام باطل ، نادرست و ناحق بوده و بدین وسیله نسبت جهل و قباحهت به خداوند می شود ، زیرا نسخ طوری که آن را بیان داشتیم به مفهوم بیان مدت انتهای حکم ازلی میباشد که به اساس بعضی از مصالح بشری که بندگان از آن آگاهی ندارند خداوند آن را عملی می کند و این نسبت جهل را به خداوند افاده نمی کند.

۴- از آیات دیگر قرآن کریم معلوم می شود که ؛ هیچ منطقه و هیچ قومی در جهان یافت نمی شود ؛ مگر آن که خداوند جل جلاله در آن جا پیامبرانی را جهت هدایت و راهنمایی آن ها فرستاده است.

## ۸. مناقشه

درین مقاله تلاش صورت گرفته است که به گونه متفاوت توجه به مشترکات ادیان و دین مقدس اسلام که در هنگام تحول جامعه انسانی نازل شده است که دوره ای طفولیت و مراهمقت خود را قبلا سپری نموده بود، بناء حکمت حکیم تقضا می نمود تا آئین آبدیت و جدید بیاید و بشر را راهنمای کند.

## منابع

قرآن الکریم.

۱. عهد القدیم .
۲. عهد الجدید.
۳. زحیلی، وهبه. اصول الفقه الاسلامی، الجزء الاول والثانی. دمشق: دارالفکر للطباعه والتوزیع والنشر، ۱۹۸۶..
۴. شلبی، احمد. مقارنه الادیان، الجزء الثالث، الطبع العاشر. القاهره: مکتبه النهضه المصریه، ۱۹۹۳.
۵. عقاد، عباس محمود. الله . بیروت: المکتبه العصریه، ب-ت.
۶. محمصانی، صبحی. فلسفه التشریح فی الاسلام. \_\_\_\_\_: \_\_\_\_\_، ب-ت.
۷. مطهری، مرتضی. مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی. قم: انتشارات صدر، ب-ت.
۸. مودودی، ابوالاعلی. مبادئ الاسلام. پاکستان-لاهور: الاتحاد الاسلامی العالمی للمنظمات الطلابیه، ب-ت.
۹. هندی، رحمت الله خلیل الرحمن. اظهار الحق، الجزء الاول. مصر: مکتبه الثقافه الدینیة، ب-ت.

## The Relationship Between Islamic Jurisprudence (Sharia) and Previous Jurisprudences

### Abstract

In explaining the relationship between divine laws, the assumptions of difference and equality are invalid. The existence of common and different rulings is an established premise. In stating this, common rulings exist due to the single Divine Lawgiver, while differences are not due to pluralism in divine laws, nor abrogation of laws. Rather, the reality is that Sharia is a single truth which has undergone an evolutionary process of legislating rulings, resulting in some differences.

It should be asked why prophethood was renewed in the past, and why this process ended with the advent of Prophet Muhammad (PBUH). It seems that in all divine Abrahamic religions, there is a part called jurisprudence, or the practical rules, known as Sharia in Islam. In this research, a library study concludes that in essence, there are no differences between the Sharia of religions. All religions have called people to the One God and negation of polytheism, encouraging good deeds and abstinence from bad actions, deeds and thoughts. Any differences are due to the capacity of people in each era. For example, sufficient and healthy food is necessary for all humans, but for an infant this is only breast milk, while for a twenty-year-old young person, there are other items. In religions, the rule is this way.

The Jewish religion has a book of Sharia and rules, and the Jewish Sharia is very extensive and numerous. There is no Sharia in Christianity in the same sense as it is in Judaism or Islam, because Paul removed it from Christianity. Through the pope and church system, they are aware of the form of their commandments and act accordingly.

**Keywords:** Islam, Jurisprudence, Sharia, Ancestors, Monotheism